

هرمنوتیک فلسفی و برنامه درسی

سعید صفایی موحد*

هدیه محبت**

چکیده

هرمنوتیک رشته‌ای نو ظهور در حوزه تفکر مغرب زمین است که پیشینه آن به نهضت اصلاح دینی و عصر روشنگری باز می‌گردد. این شاخه در دهه‌های اخیر رونق یافته است و در کنار معرفت‌شناسی، فلسفه تحلیلی و زیبایی‌شناسی، شأن فلسفی ویژه‌ای احراز کرده است. به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد از دهه هفتم قرن بیستم، هرمنوتیک به وجه غالب تفکر فلسفی معاصر غربی تبدیل گشته و بر دیگر گرایش‌های نظری تفوق یافته است. آنچه که در مورد هرمنوتیک قابل توجه است، گستره مباحث و تلقی‌های متنوع و گسترده از آن است. این علم که ابتدا تنها به عنوان روشی برای تفسیر کتب مقدس مورد استفاده قرار می‌گرفت در قرن نوزدهم توسط دیلتای به عنوان «روش‌شناسی خاص علوم انسانی» در جهت ارتقای اعتبار و ارزش این علوم و هم‌تراز کردن آنها با علوم تجربی معرفی شد. اما از اوایل قرن بیستم هرمنوتیک با تلاش‌های مارتین هایدگر تا حدی یک مکتب فلسفی ارتقا پیدا کرد؛ مکتبی که بر خلاف گذشته تنها به مقوله فهم متن و روش‌شناسی خاص علوم انسانی محدود نشده و مطلق فهم را در دستور کار خویش قرار داده است. ورود هرمنوتیک به عرصه برنامه درسی با تلاش‌های نظریه‌پردازان نو مفهوم‌گرایی چون پائینار، رینولدز، اسلتری و... امکان‌پذیر گشته است. اگر چه مدت زمان زیادی از ورود این مکتب فلسفی به حوزه برنامه درسی نمی‌گذرد، اما در همین مدت کوتاه نیز حیطه‌های مختلفی چون نظریه‌پردازی برنامه درسی، پژوهش در برنامه درسی و برنامه‌ریزی درسی تا حد زیادی تحت تأثیر آموزه‌های هرمنوتیکی قرار گرفته‌اند. این مقاله در صدد است با مروری اجمالی بر تاریخچه و ریشه

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۵/۳۱ تاریخ شروع بررسی: ۸۹/۷/۲۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۹/۲۶

* عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی، s_s_mouahed@yahoo.com

** کارشناس ارشد مدیریت آموزشی دانشگاه شهید بهشتی.

کلمهٔ هرمنوتیک، شرایط برنامهٔ درسی را از حیث نظریه‌پردازی، پژوهش و برنامه‌ریزی در حیطهٔ هرمنوتیک فلسفی، با تأکید بر دیدگاه‌های هایدگر و گادامر، مورد بررسی قرار دهد. نتیجهٔ این بررسی نشان می‌دهد که تحت تأثیر این مکتب فلسفی، نظریه‌پردازی، پژوهش و برنامه‌ریزی برنامهٔ درسی ماهیتی تکثرگرا، دیالکتیکی و بافت محور خواهد داشت.

کلید واژه‌ها: هرمنوتیک، هرمنوتیک فلسفی، برنامهٔ درسی، چرخهٔ هرمنوتیک، امتزاج افقی‌ها

مقدمه

واژهٔ هرمنوتیک^۱ از یونان باستان به طور متفرق تداول و رواج داشته است. ارسطو از این لفظ برای نامگذاری بخشی از کتاب معروف خود به نام «ارغنون»^۲ استفاده کرده و آن را «پاری هرمیناس»^۳ به معنی در باب تفسیر نامید. بعد از ارسطو نیز اشخاص مختلفی از جمله «دان هاور»^۴ (۱۶۵۴) این واژه را در کتاب‌ها و آثار خویش مورد استفاده قرار دادند. اما مفهوم هرمنوتیک به منزلهٔ شاخه‌ای خاص از دانش، پدیده‌ای نو ظهور و مربوط به دوران مدرنیته است و از قرن هفدهم به بعد به عنوان اصطلاحی که ارجاع به شاخه‌ای خاص از دانش بشری دارد متداول گشت. (واعظی، ۱۳۸۶). تغییر و تحول نظریهٔ هرمنوتیک بیشتر در اصول حاکم بر آن و شیوه‌های رایج در به کارگیری این نظریه است. این نظریه در ابتدا تنها به عنوان یک روش برای تفسیر متون دینی و کتاب‌های مقدس چون انجیل مورد استفاده قرار می‌گرفت. در این حالت، مفسر که می‌بایست از عالمان دینی بوده و شرایط و صلاحیت‌هایی خاص داشته باشد، سعی می‌نمود تا با ایمان، تدبّر و اندیشه به مقاصد کتاب، که مقاصد فرستندهٔ آن نیز در آن نهفته است، پی برده و آنها را به کار گیرد. بنابراین اعتقاد بر این بود که تلاش مفسر باید در مسیر کشف مقاصد مؤلف باشد و در غیر این صورت هدایت تحقق‌نپذیرفته و تدبّر به ثمر نمی‌رسد (سبحانی، ۱۳۸۵). با ظهور دیلتای و شلایر ماخر^۵، هرمنوتیک پا به عرصه‌ای جدید گذاشت. دیلتای سعی نمود هرمنوتیک را به عنوان متدی جامع و فراگیر برای تفسیر تمام پدیده‌های انسانی و به مثابه روش‌شناسی علوم انسانی در مقابل روش‌شناسی علوم طبیعی به کار گیرد. شلایر ماخر نیز هرمنوتیک را به عنوان روشی برای جلوگیری از خطر بدفهمی یا سوء فهم معرفی کرد. اما مارتین هایدگر^۶ و برخی از فلاسفهٔ پس از وی نظیر گادامر^۷، ریکور^۸ و هابرماس^۹ هرمنوتیک را به مرتبه‌ای فراتر از روش و تفسیر متن بردند و آن را تا حدّ یک مکتب فلسفی ارتقا بخشیدند، به طوری که حتی هایدگر سعی می‌کند از هرمنوتیک به معنای هستی برسد (واعظی، ۱۳۸۶).